

مدت: ۳۹/۵ دقیقه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«والخلاصة، ما یثبت هنا بالأدلة علی تقدیر التمامیة هو ملكیة المتملك بعد قیامه بأفعال كالغوص وإحیاء حیوان والأرض وما یتوقف علی الملك كالبیع، وفی مثل هذه المواضع لا حق للمالك فی المال». خلاصه با چكیده ابجائی كه تا حالا در این بحث بیان شده این هست كه آن چه كه به ادله ثابت می شود. اگر این ادله را سنداً و دلالةً بیذیریم و از اشكالات فرض كنید غمض عین كنیم و بگویم این ادله تام است سنداً و دلالةً. حالا آن چیزی كه به این ادله ثابت می شود بر این فرض، این هست كه ملكیت متملك است. كسی كه اگر به جای متملك هم می فرمودند ملكیت آخذ است. آن كسی كه آمده این را آخذ کرده. منتها ملكیت متملك بعد از این امور قیام به افعال. بعد از این كه به یک افعالی قیام کرده باشد. آن افعال مثل غوص، حسب آن روایت غوص. یا احیاء حیوان حسب آن روایتی كه داشت شیءای یا بعیری در فلاتی از ارض و بعد او را می آید احیاء می كند و از هلاکت نجات می دهد. والارض، یا احیاء ارض برود بکند. یک زمین است مالکش رها کرده، این آمد آن زمین را احیاء کرد. بالاخره یک کاری بکند. مجرد این كه بیاید آخذ بکند بدون كار، از این ادله در نمی آید. یا این است كه ما یتوقف علی الملك، یا بیاید یک فعلی انجام بدهد كه توقف بر ملك دارد. مثل این كه بیاید بفروشد. خب «لا بیع الا فی ملك». یا بیاید هبه بکند. «لا هبة الا فی ملك» و امثال ذلك. بنابراین یا آن كارهای فیزیکی را انجام بدهد كه غوص و احیاء حیوان و ارض و امثال ذلك باشد. و یا همین طور كه دیروز گفته شد مثل این كه تغییری در آن متاع بیاید ایجاد بکند با ماشابه التغییر بیاید ایجاد بکند. و یا اگر این كارها را هم نکرده، هیچ كدام از این كارها را نکرده بیاید آن ما آخذ را یک فعلی راجع به آن ما آخذ انجام بدهد كه آن فعل نیاز دارد به ملكیت. مثل این كه بیاید او را بفروشد. یا بیاید او را وقف كند مثلاً. و ما، و ما یعنی فعلی كه توقف دارد بر ملك كالبیع. حالا در این موارد كه آخذ یک كار فیزیکی انجام داده یا آمده کاری کرده كه متوقف بر ملك است، در این موارد و این مواضع دیگر «لا حق للمالك فی المال». آن

معرض دیگه حقی برای او در آن مال نیست که بیاید مطلبه کند و بگوید که من پشیمان شدم. این مال را باید به من برگردانی. مثل باب هبه نیست. هبه‌ی به غیر ذی‌رحم و فلان نیست که واهب اگر پشیمان شد می‌تواند بیاید مطالبه بکند. «وَأَمَّا إِذَا لَمْ تَتَمَّ الْأَدْلَةُ وَتَصَرَّفَ الْآخِذُ فِيهِ تَصَرُّفاً غَيْرَ مَوْقُوفٍ عَلَى الْمَلِكِ» (علی المالک غلط است). «فالمراجع عند الشک فی بقاء ملک المالک السابق وحقه وصرورته ملکاً للآخذ الوجوه المتقدِّمة تحت عنوان الشک فی خروج الملک بالإعراض». اما اگر این گفته‌ای که گفتیم بنا بر این بود که تمامیت ادله را بپذیریم. حالا اگر ما گفتیم نه، این ادله نمی‌شود برایش استدلال کرد و اشکال در این ادله داشتیم. و اگر هم قبول می‌کنیم می‌گوییم در مورد خودش است. ما یک قاعده عامه از آن نمی‌توانیم استفاده کنیم برای همه جا. یک مورد خاصه‌ای است که آن روایات دلالت کرده. اما توی هیچ‌کدام از این روایات مثلاً نبود. حالا تلویزیونش را گذاشته مثلاً بیرون از خانه یا فرض کنید که فرشی را گذاشته یا میزی را، صندلی، چیزی را برداشته گذاشته. این مورد آن روایات اگر گفتیم نه، اطلاق و عمومی از آن روایات استفاده نمی‌شود. حالا «وَأَمَّا إِذَا لَمْ تَتَمَّ الْأَدْلَةُ» آن ادله‌ای که به آن استدلال می‌شد تمام نشد. «وَتَصَرَّفَ الْآخِذُ فِيهِ تَصَرُّفاً غَيْرَ مَوْقُوفٍ عَلَى الْمَلِكِ». و آخذ هم آمد تصرفی کرد در آن متاع که آن تصرف موقوف بر ملک نبود. نیامد بفروشد. اگر آمد فروخت یک راهی حلی را دیروز بیان کردیم. گفتیم اگر بفروشد مشمول ادله می‌شود. مدلول التزامی‌ای می‌شود که فلان. اما این تصرف این‌چنینی هم نکرد. اگر نشد این‌جا قهراً ما شک می‌کنیم. آن ادله که شامل نشده. هم‌چنین تصرفی هم نکرده تا اطلاقات و عمومات ادله بیع و شراء و این‌ها بخواهد بگیرد. قهراً شک می‌کنیم الان این در ملک این آقای آخذ وارد شده یا وارد نشده. و آیا از ملک آن معرض خارج شده یا خارج نشده، «مراجع عند الشک فی بقاء ملک المالک السابق» در جاهایی که مالک بوده «وحقه» در جاهای که مالک نبوده و حق او بوده که در باب اراضی دوتا روایت داشتیم. دو جور روایت داشتیم. بعضی‌هایش از آن استفاده ملکیت می‌شد. بعضی‌هایش استفاده حق می‌شد که یعنی این آن قبلی حق داشته نسبت به این زمین. بنابر این که بگوییم احیاء اراضی موجب ملکیت نمی‌شود. موجب این می‌شود که حق پیدا بشود مثلاً. مثل باب تحجیر. که تحجیر باعث ملکیت نمی‌شود. باعث حق می‌شود. حالا «فالمراجع عند الشک فی بقاء ملک المالک السابق» و حقش علی‌اختلاف موارد و صیرورته، و شک در گردیدن آن مال ملک برای

آخذ، مرجع چیه؟ «الوجوه المتقدمة». این «الوجوه المتقدمة» خیر آن فالمرجع است. فالمرجع در این موارد «الوجوه المتقدمة تحت عنوان الشک فی خروج الملک بالإعراض». آن وجوهی که گذشت تحت این عنوان که ما این عنوان را داشتیم دیگه که در صفحه ۱۹۶ حکم الشک فی خروج الملک بالاعراض. آنجا تحت این عنوان وجوهی آوردیم. مرجع ما می‌شود آن وجوهی آن وجوهی که تحت آن عنوان آنجا ذکر کردیم. خب حالا این بحث‌هایی که کردیم هم‌ماش مقدمه بود برای این بحث اصیل این کتاب. و آن این است که حالا اگر ما در باب شخص طبیعی قائل شدیم به این‌که اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود. و یا آخذ مالک می‌شود. حالا با خصوصیات و شرائطی که گفتیم. آیا این حرف را که ما راجع به شخص طبیعی می‌زنیم در شخص اعتباری هم می‌توانیم بزنیم؟ مثلاً حالا بانک خب صندلی دارد، میز دارد، فلان دارد، چه دارد، فلان دارد، کولر دارد فلان، این‌ها، این‌ها آمدند این‌ها را گذاشتند بیرون، کولر جدید خریدند. صندلی جدید خریدند چی، این‌ها را هم گذاشتند بیرون. اعراض شد. آیا این‌جا هم حکم همان‌جایی دارد که یک آدم می‌آید این‌ها را اعراض می‌کند؟ به‌حیث که بگوییم از ملک بانک به‌واسطه اعراض خارج می‌شود. یا و کسانی هم که می‌آیند برمی‌دارند مالک می‌شوند. اگر این حرف‌ها را ما در شخص طبیعی زدیم. گفتیم اعراض شخص طبیعی موجب خروج از ملکیت می‌شود. و آخذ آن معرض‌عنه مالک آن مال معرض‌عنه می‌شود. اگر آن‌جا این را گفتیم توی شخص اعتباری هم می‌توانیم بگوییم؟ کما این‌که از این‌طرف اگر برای یک شخص اعتباری آمدند برداشتند. حالا یک شخص طبیعی آمد صندلی‌اش و فلان و این‌ها را گذاشت می‌خواهد نو بخرد. این‌ها را هم گذاشت بیرون. آمدند ممثل بانک، مدیر بانک یا یک شرکت یا یک صندوق آمد چه‌کار کرد؟ برای صندوق این‌ها را برداشت نه برای خودش. برای صندوق برداشت. برای بانک برداشت. برای شرکت برداشت. آیا این ملک آن شرکت می‌شود؟ ملک آن بانک می‌شود؟ ملک آن صندوق می‌شود؟ یا نه؟ بنابراین این‌جا طرح دارد. این کتاب الشخص الاعتباری هم درحقیقت می‌خواهد این‌ها را روشن بکند. منتها روشن شدن این‌ها موقوف است بر این‌که خود حکم آن‌جا روشن بشود. حدود و ثغورش روشن بشود. چون دین مباحث خیلی در کتب فقهیه متعارفه بحث‌های دقیق همه‌جانبه این‌جوری نشده بود. فلذا آن را مقدمه‌اً طرح کردند که

حالا آن روشن بشود آن جا مسئله چه جوری است. حالا ببینیم که آیا آن حرفی که در شخص طبیعی می‌زنیم در شخص اعتباری هم باید بزنییم یا نه؟

«دراسة» یعنی بررسی شمول أدلة «للشخص الاعتباری». برای شخص طبیعی که گفتیم. حالا شخص اعتباری. «لو فرضنا أن الأدلة الماضية تامة، فهل تشمل (آن ادله) إعراض الشخص الاعتباری؟» که فقط اعراض شخص اعتباری را حالا در تیتیر کانه عنوان کردند در سؤال مطرح و آن طرفش هم هست. تشمل اعراض شخص اعتباری را هم از نظر (این جوری بگوییم). هم از نظر معرض هم از نظر آخذ. که معرض که اعراض کرده از ملکش خارج شده یا نه؟ وقتی شخص اعتباری باشد؟ اگر آمد آخذ کرد، گردیده شد برای شخص اعتباری، آیا در تملک شخص اعتباری وارد می‌شود أم لا؟

س: حاج آقا بیخشید. ... دلش می‌گذرد می‌گوید من از این اعراض کردم ...

ج: بله.

س: ...

ج: نه، درست است. بقیه‌اش هم او نمی‌تواند. او که عقل ندارد، او که اراده ندارد، ممثلش. یعنی ممثلش، یعنی مدیرعامل که همه‌کاره‌اش هست یا رئیس مثلاً آن امر اعتباری، آن به‌جای امر اعتباری ممثل آن است دیگه. کانه اراده منفصل آن است.

س: ...

ج: نه، نه، به‌عنوان خودش نمی‌کند. به‌عنوان خودش نمی‌کند. به‌عنوان آن بانک، مثل کارهای دیگری که به‌عنوان بانک می‌کند. الان این ممثل چون برای بانک انجام می‌دهد حقوق می‌گیرد. کسی که برای خودش کار می‌کند که حقوق نمی‌گیرد که چون این‌کارها برای او است حقوق می‌گیرد. الان این‌جا هم می‌آید می‌گوید این‌کار را می‌کند. می‌گوید من برای بانک اعراض کردم. این‌ها را می‌گذارم بیرون. چون من ممثل بانک هستم. درحقیقت کارهای بانک را با او انجام می‌دهم از طریق من انجام می‌شود. به‌خصوص بر آن مبنایی که مبنای ...

س: ...

ج: رکنیت. بنابر مبنای رکنیت گفتیم اصلاً مدیرعامل جزء ساختار است. یعنی اصلاً امر اعتباری یک جزء آن همان مدیرعامل است. و جزء خود امر اعتباری است نه این که امر اعتباری شیءای باشد. این ولیّ او باشد، این وکیل او باشد. نه، این اصلاً جزء ساختارش است. بنابر آن مخصوصاً دیگه این ...

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: متوجه ... من مدتی است گوش‌هایم این‌جوری شده که وقتی آقایان از دور صحبت می‌کنند مثل ...  
س: روایت؟؟ قبضه.

ج: آهان قبضه. بله، خب بله، باید ببینیم که طبق اساسنامه چه جوری است. این یکی از حرف‌ها این بود که رعایت قبضه اگر نکرد معاملاتش درست است. ولی مؤاخذه می‌شود. مثلاً یک بانکی بنا بوده، توی اساسنامه‌اش این است که مثلاً باید به فلان افراد وام ندهی. یا به خارج از کشور وام ندهی. یا توی آن فلان استان به کسانی که بیرون از این استان هستند وام ندهی. حالا این آمد وام داد. قبلاً داشتیم این را که در کتاب‌های حقوقی، بعضی کتاب‌های حقوقی ذکر شده که این‌جا آن معامله می‌گویند درست است. آن وام درست است. نمی‌گویند الان این نه، این وام نداده، الان آن پولی که دست آن‌ها هست .. نه، ولی این را مؤاخذه می‌کنند که تو بنا بود ندهی. این کار را نکنی. این را مؤاخذه می‌کنند. ولی چرا این کار را می‌کنند؟ برای این که آن حیثیت و پرستیژ و آن چیز آن امر اعتباری از بین نرود. درست؟ فلذا می‌گویند کارهایش نافذ است. اما اگر این کارها برخلاف اساسنامه یا برخلاف آن چیز مصوبات هیأت امناء یا نمی‌دانم مجمع عمومی باشد این مؤاخذه می‌شود. و حتی ممکن است ضمان هم به گردنش بیاید که باید مثلاً جبران بکند. ولی معاملاتش را تنفیذ می‌کنند. کارهایش را تنفیذ می‌کنند. خب می‌فرماید «یشمل التعلیل فی الحدیث الثانی الآنف لیس لهذا طالبٌ إعراض الشخص الاعتباری»، می‌فرمایند یکی از آن احادیثی که گذشت. آن حدیث دومی که قبلاً گذشت این جور بود که درباره این بود که آن صفحه ۱۸۶ صحیحه حریر. «عن ابي عبدالله عليه السلام قال: لا بأس بِلِقْطَةِ الْعَصَا وَالشُّطَاظِ» شطّاظ که گفتیم عبارت از آن وسیله‌ای که دوتا خورجین را

به هم وصل می‌کردند. که می‌خواهند بیندازند روی مرکب، این خورجین با آن خورجین یک چیزهایی بوده که این جوری با این دوتا را با وصل می‌کردند. اسم این شظاظ است. «وَأَلْوَتِدِ» که میخ باشد. «وَالْحَبْلِ» بند و طناب «وَالْعَقَالِ» که پابند باشد که پای حیوان را به او می‌بندند که فرار نکند. نرود. «وَأَشْبَاهِهِ». حضرت فرمودند «لَا بَأْسَ بِلِقْطَةِ» این‌ها و اشباه، این‌ها که یک مور خیلی مهمی نیستند در نظر عرفی و عقلاتی. این‌ها اشکال ندارد که آدم این‌ها را بردارد و ... بعد «قَالَ وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یعنی امام صادق سلام‌الله علیه مثلاً فرمودند که أبو جعفر علیه‌السلام امام باقر می‌فرمودند «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ». یعنی وجه این‌ها که می‌گوییم اشکالی ندارد این است که کسی طالب این‌ها نیست. یعنی کانه دل می‌کنند از این‌ها. حالا که دل می‌کنند و رها می‌کنند دیگه اشکال ندارد برداری. پس اگر ما این عبارت را این جوری معنا کنیم. بگوییم این تعلیل است. یعنی امام صادق سلام‌الله علیه برای عدم بَأْس و این‌ها که جایز است لِقْطَةُ این‌ها؛ التقاط این‌ها و برداشتن این‌ها و أخذ این‌ها اشکال ندارد، تعلیل کردند به فرمایش امام باقر که امام باقر فرموده این‌ها «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ». پس حضرت از دل فرمایش امام باقر البته معلوم است که برای تعلیم دیگران است دیگه. خود حضرت که خب معلوم است. فرقی نمی‌کنند آن‌ها با همدیگه. از این تعلیل که شاید این منتشر شده بوده. مثلاً می‌دانستند هم امام باقر چنین فرمایشی فرموده، می‌گویند این‌ها که من گفتم التقاط این‌ها اشکال ندارد. برداشتن این‌ها اشکال ندارد. این براساس فرمایش عام و کلی‌ای است که امام باقر تعلیم دادند و فرمودند که «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ». این خب «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ». این اگر ما به این تمسک بکنیم و این را دلیل بتوانیم قرار بدهیم برای این‌ها که مال معرض<sup>۱</sup> عنه از ملک معرض خارج می‌شود و أخذ می‌تواند او را بردارد و تملک کند. اگر از این حدیث این استفاده را بکنیم که آن‌جا البته اشکالاتی بود. خب این‌جا هم می‌گوییم این شخص اعتباری را هم می‌گیرد دیگه. «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ». یعنی اگر این صندلی مثلاً فلان شرکت، فلان بانک، فلان صندوق، دیگه این مستعمل شده و دیگه حالا فرسوده شده. آن را گذاشتند بیرون. می‌خواهند نو بخرند بگذارند. خب کسی بیاید بردارد خب «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ» دیگه. همان تعلیل آن‌جا این‌جا هم هست. این «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ» یعنی مالکش دیگه دنبال ... طالب که أخذ خب طالبش است که می‌رود برمی‌دارد. مقصود از این‌ها که «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ» این نیست که اصلاً طالبی در عالم وجود ندارد. پس شما می‌توانید بردارید. او که می‌رود التقاط

می‌کند خب طالبش است دیگه. این «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ» یعنی از حیث این‌که ملکش بخواهد باشد و آن علاقه‌ی سابق را داشته باشد نه این‌ها قطع علاقه می‌کنند می‌گذارند بیرون. قطع علاقه می‌کنند می‌گذارند بیرون طالبی ندارند، خب آن بانک هم همین‌جور است، مالک این متاع بوده قطع علاقه کرده دیگر گذاشته بیرون پس اشکالی ندارد «يشمل التعليل في الحديث الثاني الأنف» آنف یعنی آن‌که به نزدیکی ذکر شده «لَيْسَ لِهَذَا طَالِبٌ» این شامل می‌شود «إعراض الشخص الاعتباري» که البته روشن است که اعراض شخص اعتباری مباشرتاً که نیست، خود شخص اعتباری که اراده و شعور ندارد که بیاید اعراض بکند. این اعراض معنایش همان اعراض ممثلش است دیگر. مثلاً حالا در مثال فرض کنید که یک مسجدی است یک متولی دارد خب این حصیرهایی، آن سابق‌ها حصیر می‌انداختند خیلی توپو، ما خوانسار که بودیم حصیرهای خیلی بعضی مسجدی بود حصیر، حالا این حصیر این قدر دیگر روی آن آمد و رفت شده و فلان و این‌ها می‌خواهند عوضش کنند برمی‌دارند می‌گذارند بیرون مسجد و یکی دیگر می‌آیند می‌خرند می‌گذارند جایش. حالا آن‌که گذاشته بیرون مسجد و دیگر آن را نمی‌خواهند حالا یک کسی می‌آید برمی‌دارد، فقرایی هستند کسانی هستند که می‌گویند آقا برای ما خوب است، می‌آید برمی‌دارند می‌گذارند فرض کن، خب این «لیس لهذا طالب» ممکن است بگوییم این را می‌گیرد. اگر مال موقوفه باشد حالا فقهاء فرمودند که باید بروی به صرف مثلاً چی بکنی. اما اگر نه ملک مسجد بوده نه وقف بوده، چون چیزهایی که برای مسجد قرار می‌دهند یا برای حرم‌های قرار می‌دهند فرمودند دو قسم است یک‌وقت وقف می‌کنند برای مسجد، یک‌وقت تملیک می‌کنند به مسجد در آن‌جایی که تکمیل کردند به مسجد مال مسجد است احکام وقف را ندارد آن‌ها، تنجیزش حرام باشد فلان بیسار این‌ها نیست، این مال مسجد است. حالا مالک این مال که مسجد باشد توسط متوسط اعراض کرده از آن. خب این مشمول این حدیث شریف مثلاً می‌شود.

س: ...

ج: به خدمت شما طالب توی آن انسان نیفتاده که، طالب یعنی کسی که طلب‌کننده حالا چه شخص اعتباری، چه شخص طبیعی، مسجد هم این را نمی‌خواهد، شخص اعتباری هم دیگر این را نمی‌خواهد. می‌شود گفت البته جای این هست که حالا بعضی افراد تشکیک کنند مثلاً، دلیل قاطع، این‌ها ظهورات است. ظهورات خب دیگر نمی‌شود قسم حضرت عباس با آن خورد که، بگو ظاهر است. مگر این‌که بگویی ظهورش برای ظهورش قسم حضرت عباس بخوری اما به این‌که مطابق و حتماً این‌طوری است ک نمی‌شود.

«و أما سائر الأخبار» که اخباری بود که در غوص بود، نمی‌دانم در حیوان بود، در اراضی بود، سایر اخبار «فيمكن القول بأن التعبير بأن المال تركه صاحبه يوجب انصرافه عن أعراض الشخص الاعتباري» می‌فرمایند که اما سایر اخبار، آن‌ها ممکن است که این سخن درباره‌اش گفته بشود به این‌که در آن اخبار کلمه‌ی این داشتیم «ترکه صاحبه» و در مورد شخص اعتباری کلمه‌ی صاحب انصراف دارد از او. صاحب ظاهرش این است که یعنی آدم مثلاً صاحب اراده و شعور «بأن التعبير بأن المال تركه صاحبه يوجب» انصراف آن اخبار از اعراض شخص اعتباری. مگر این‌که بگوییم بله انصراف دارد قبول، اما الغاء خصوصیت می‌کنیم مثل این‌که فرمود «إذا اصاب ثوبك

الدم فاغسله» دم شامل میبیز نمی‌شود ولی «اذا اصاب ثوبک الدم فاغسله» ثوب شامل میز نمی‌شود شامل فرش نمی‌شود شامل بدن انسان نمی‌شود اما الغاء خصوصی می‌کند که در نظر عرف فرقی بین این‌ها نیست چون این یک نحو کثافت و نجاست و این جور چیزها است. این فرقی نمی‌کند حالا ثوب باشد میز باشد فرش باشد بدن باشد چیز دیگری باشد. فلذا هیچ عرفی از «اذا اصاب ثوبک الدم فاغسله» نمی‌فهمد که این حکم فقط و فقط مال ثوب است و اشیاء دیگر مشمول این حکم نیستند الغاء خصوصیت می‌کند می‌گویند این اگر ذکر شده از باب مثال است مورد نیاز بوده آن سائل این را سؤال کرده بوده امام این جوری فرموده. این‌جا هم بگوییم همین است این‌ها که ذکر شده بخصوص اشباهیه‌مان چیز داشت این از باب یک نوع مثال است و اگر انسان را گفت، شخص طبیعی را فرموده این از باب مثال است ولی مقصود مطلق مالک است، حالا این مطلق مالک مقصود است سواء این‌که طبیعی باشد یا اعتباری باشد. فلذا مسجد را هم شامل می‌شود نمی‌دانم حسینیه را هم شامل می‌شود، کلیسا و بیع و همه‌ی این موارد را شامل می‌شود. می‌فرمایند که: «إلا أن يتعدى إليه» یعنی «الی الشخص الاعتباری بالغاء الخصوصية بضم ارتكازية عدم الفرق بين الشخصين» چطور الغاء خصوصیت بکنیم به سبب، بای به ضم بای سببیت است، به سبب ضمیمه نمودن ارتکازی بودن عدم فرق بین این دوتا، برای این‌که این‌ها احکام مالک است در نظر عرف نه یک ناظر مالک ویژه که آدم باشد، این‌ها احکام مالک است، وقتی مالک دل از این کند و بیرون گذاشت دیگر مال او نیست و هرکی می‌تواند بیاورد بردارد.

س: ....

ج: برای این‌که ممکن است آن‌ها خصوصیت داشته باشد درست؟ یکی از ادله است، ممکن است آن‌ها را ما از ادله بتوانیم استفاده کنیم و احتیاجی به الغاء خصوصیت نداشته باشیم، به قول شیخ استاد می‌فرمود من مباحثی که من عرض کردم شش میخه کردم که اگر یک وجه‌اش توی طول مثلاً زمان اشکال پیدا کرد وجه دیگری باشد که ایشان این‌طوری می‌فرمود می‌گفت من شش میخه کردم مباحثی را که بحث کردم، ادله‌ی متعدد که حالا اگر یک وقتی یکی‌اش معلوم شد اشتباه کردم یا آن درست نشد این جور نباشد که فتوا بخورد زمین، نه راه‌های دیگر، وجوه دیگر کنارش بوده است. محقق خوئی بر اساس این‌که کامل الزیارات را وفاقاً لصاحب رسائل قدس سره قائل بودند به این‌که تمام من وقع فی السند مشمول توثیق عامی است که اول کامل الزیارات است. بر اساس این روایات عدیده‌ای را درست کرده بودند فتوا طبق آن داده بودند. خب یک دور فقه بر اساس کامل الزیارات. اواخر عمر شریف‌شان عدول کردند از این، خب تمام این فتواها را چکارش کنند که بر اساس این است؟ اما اگر نه ایشان مطمئن باشد که ما یک راهمان این بود، یک راه دیگر هم داشتیم خب آن‌جا دغدغه‌ی دیگر ندارد می‌گوید خب این راهش از بین رفت راه‌های دیگر که وجوه دارد. اما اگر یک راه منحصر باشد خب دغدغه پیدا می‌شود همه‌ی این‌ها را باید چکارش کنیم حالا؟ حالا این‌جا هم همین جور است، درست است ما الغاء خصوصیت می‌کنیم اما الغاء خصوصیت یک دلیلی است که ممکن است مورد شک دیگری، فلذا ادله‌ی دیگر را هم بررسی می‌کنیم که این‌ها معاضد هم باشند و اگر بعضی‌اش چی شد بعضی دیگر لااقل، این یک. دو: این است که مقام افتاء که شخصی می‌خواهد توی حجره‌اش بنشیند یا اتاقش بنشیند فتوا بدهد غیر از مقام تدریس است، مقام تدریس تعلیم است می‌خواهد راه‌ها را نشان بدهد که پرورش پیدا کنند افراد برای استنباط. توی



اتاقش که نشسته یک دلیل کفایت می‌کند، یک روایت هم که دید طبق آن فتوا می‌دهد دیگر نمی‌خواهد تدریس بکند که. او می‌خواهد یک حجتی برای فتوایش پیدا بکند. آن‌جا فلذا می‌بینی یک شب ده‌تا فتوا می‌دهد، صدتا فتوا می‌دهد چون این‌جوری. اما می‌خواهد بیاد درس بگوید همان صدتا فتوا را ممکن است صد روز باید بگوید چون او می‌خواهد تعلیم بکند راه‌ها را نشان بدهد تا این‌که دیگران آن راه‌ها را تعلم بکنند بروند بعداً خودشان می‌تواند استنباط کنند، اجتهاد کنند، فلذا مقام کتاب و تدریس و این‌ها غیر مقام این است. این هم از این جهت است که حالا می‌خواهد راه‌ها را نشان بدهد خب وجوه متعدده را می‌گوییم.

«إلا أن يتعدى إليه» به آن شخص، اعراض شخص اعتباری به الغاء خصوصیت به سبب ضمیمه نمودن ارتکازیت عدم فرق بین الشخصین، الف و لام عهد است یعنی شخص طبیعی و شخص اعتباری از این جهت، از این جهت که اعراض موجب خروج از ملکیت می‌شود این‌ها فرقی بین این‌ها نیست «عرفاً و عقلاً» و بناء العقلاء غیر مختص بالشخص الطبيعي. این تتمه‌ی آن است. خب گفتیم عرفاً و عقلاً فرقی نیست و بناء عقلاء هم اختصاص به شخص طبیعی ندارد در شخص اعتباری هم بناء عقلاء همین‌جور است، یعنی اگر شما بروید بین مسیحی‌ها، عقلاً یهودی‌ها بروید، اگر یک چیزی آن‌ها هم از کلیسا گذاشتند بیرون متصدی او، یا از بیع گذاشتند بیرون، کنائس و بیع و امثال ذلک یا صومعه و فلان، مردم می‌گویند این دیگر دل از آن کنده هرکه خواست بردارد و دیگر ملک آن‌ها نیست. فرقی در سیره‌ی عقلاء نیست. «و أما سيرة المتشرعة في عصر الشارع، فحصولها بدرجة السيرة العملية العامة في الأموال التي وقع فيها إعراض من الحكومات أو المساجد غير ثابت، فضلاً عن ثبوتها للأشخاص الاعتباريين الجدد» خب می‌فرمایند که اما سیره‌ی متشرعه، پس عرف عقلاء و سیره‌ی عقلاء باید بگوییم فرقی نمی‌کند، آن روایات هم با الغاء خصوصیت درست شد، پس تا حالا دوتا دلیل درست شد، آن روایات به الغاء خصوصیات که البته برای الغاء خصوصیت استمداد جستیم از بناء عقلاء. دلیل دوم خود بناء عقلاء است، این هم بناء عقلاً این است که فرقی نمی‌کند و شارع از این ردع نفرموده.

س: ...

ج: باشد بله این را قبلاً هم خودشان در آن استدلال به بناء عقلاء گفتند.

و اما به سیره‌ی متشرعه می‌توانیم تمسک کنیم؟ می‌گویند نه، چون ما به سیره‌ی متشرعه بخواهیم تمسک کنیم شرطش این بود که بگوییم در جاهایی که سیره‌ی متشرعه به یک امری است که این زیربنای عقلاً هم دارد، یک‌وقت یک سیره‌ی متشرعه بر یک چیزی است که اصلاً بناء عقلاً توی آن نیست، مثلاً سیره‌ی متشرعه اگر دیدیم بر این است که نماز صبح را جهراً می‌خوانند، خب این یک امر تعبدی است که خودشان را ملتزم می‌دانند به جهراً خواندن، یا نماز ظهر و عصر را ملتزم می‌دانند به چی؟ به آهسته خواندن، اخفات. این معلوم است که از شارع گرفتند چون هیچ جهت دیگری ندارد که. اما اگر یک چیزی نه بناء عقلاً خودشان هم بر این است، این‌جا اگر بخواهیم از کار متشرعه کشف بکنیم که این‌ها بما هم متشرعه دارند انجام می‌دهند، این باید به حدی گسترده باشد تا این گستردگی‌اش یک مطلب دیگری را برای ما کشف بکند و آن این است که همگان که نمی‌شود غافل باشند از این‌که آیا شارع همین را قبول دارد یا ندارد؟ پس بنابراین وقتی همگانی بود یک جمع غفیری حتماً توی ذهن‌شان آمده ما که ملتزم به شرع هستیم و می‌خواهیم

کارهای مان طبق فرمایش شارع باشد و مخالف با فرمایش شارع نباشد همه غفلت کردند از این جهت؟ نه، نمی‌شود به حساب احتمالات نمی‌شود گفت همه غفلت کردند، پس حتماً عده‌ای توی ذهن‌شان آمده رفتند بررسی کردند فهمیدند که شارع قبول دارد. این یک نکته‌ای است که ما در سیره‌های متشرع‌های که فقط امر شرعی نیست مثل اخفات و جهر در، بلکه یک امری است که زیر بنای عقلانی هم دارد مثل چی؟ مثل عمل به خبر ثقه در موضوعات، در احکام. خب این‌که بین عقلاء هست، غیر متشرعین و این‌ها هم عمل می‌کنند به آدم ثقه. خب حالا ما می‌خواهیم اگر می‌خواهیم اثبات کنیم که این مطلب به سیره‌ی متشرعه هم استدلال بکنیم، باید چی بگوییم؟ باید بگوییم آقا بگوییم مسلمین، موالیان اهل بیت در طول دویست و پنجاه سالی که با ائمه می‌زیستند و حضور داشتند و می‌توانستند بروند مسأله سؤال کنند و مطلب سؤال کنند، همه عمل می‌کردند به خبر واحد ثقه و معتمد، هیچ‌کدام‌شان هم توی ذهن‌شان نیامد که شاید شارع قبول نداشته باشد. با این‌که خود شارع فرموده «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (یونس/۳۶) این‌ها را فرموده اقلأ توی ذهن عده‌ای می‌آمد که لعل شارع این‌ها را قبول نداشته باشد و حال این‌که می‌بینیم و اگر آن وقت توی ذهن این عده آمده بود که شارع قبول ندارد می‌رفتند سؤال می‌کردند و اگر شارع فرموده بود من قبول ندارم پس اصلاً این سیره‌ی متشرع‌ی عامه جا نمی‌گرفت، پا نمی‌گرفت، استمرار پیدا نمی‌کرد. پس از این‌که این سیره استمرار دارد و این‌که بخواهیم بگوییم همه هم غفلت کردند با حساب احتمالات جور در نمی‌آید پس کشف می‌کنیم که حتماً این متشرعه لاقلاً عده‌ی متناهی‌ی از آن‌ها این شک برای‌شان پیدا شده و فحص کردند از شارع فهمیدند که این راه درستی است و اشکال ندارد. خب حالا در ما نحن فیه، بخواهیم این راه همانی که در خبر واحد پیاده کردیم این‌جا پیاده کنیم باید اعراض از شخص اعتباری به حدی فراوان باشد، توی ارتکاز خودشان این است که اشکال ندارد ولی باید به حدی باشد تا آن حساب احتمالات پیاده بشود. و الا پنج نفر، ده نفر ممکن است توی ذهن‌شان هم آمده باشند رفتند هم سؤال کردند، امام هم فرموده نه، اما ده نفر که باعث نمی‌شود فرهنگ جامعه عوض بشود که، باید این قدر زیاد باشد تا آن حساب احتمالات قابل تطبیق باشد. فلذا می‌فرمایند این هم مطلبی است که شاید شیده با جوانب و خصوصیاتش مرحوم شهید صدر قدس سره در سیره‌ی متشرع‌های که بناء عقلانی بر آن باشد این مطالب را ایشان افاده فرموده در فقه و اصول‌شان ظاهراً. می‌فرمایند که «و أما سيرة المتشرعة في عصر الشارع، فحصلها» آن سیره‌ی متشرعه به درجه‌ی سیره‌ی عملیه‌ی عامه در اموالی که واقع شده است در آن اموال اعراض از ناحیه‌ی حکومت یا مساجد که این‌ها شخص اعتباری هستند، بگوییم در این شخص، شخص‌های اعتباری که در آن زمان‌ها خب حکومت‌ها بودند در زمان‌های سابق، مساجد و این بیع و کنائس هم در آن زمان‌ها بودند. این حصولش به این درجه فضلاً از ثبوت این سیره‌ی متشرعه در اشخاص اعتباری نوپیدا شده مثل بانک‌ها و نمی‌دانم شرکت‌ها و صندوق‌ها و امثال ذلک این حصولش به این درجه در تمام این‌ها واضح نیست «و لكن الارتكاز المتشرع في ارتكاز هم العقلاني عدم الفرق بين الشخص الطبيعي والاعتباري» سیره‌ی متشرعه که حصولش حتی در مورد اعتباری و جدد این یک چیزی از آن افتاده دیگر، خبر «و اما سيرة المتشرعه» ...

س: ...

ج: بله کجاست؟

س: ...

ج: بله درست است آن را چشم ندیده آن غیر ثابت را.  
این غیر ثابت است «فضلاً عن ثبوتها للأشخاص الاعتباريين الجدد» و لکن با این که سیره‌ی  
متشرعه را نمی‌توانیم اثبات کنیم اما «و لكن الارتكاز المتشرعي المتجذر في ارتكاز هم العقلاني»  
ارتکاز متشرعه‌ای که ریشه دوانده است، جذور به معنای ریشه است که ریشه دوانده است در  
ارتکاز عقلای این‌ها این ارتکاز متشرعه‌ای عدم فرق است بین شخص طبیعی و اعتباری. پس  
توی ارتکاز عقلانی این است که فرقی بین این دوتا نیست و این ارتکاز اگر در مرئی و منظر  
معصوم بود و ردع نفرمود بنابراین ثابت می‌شود. بنابر این که ما بگوییم ارتکازات هم ولو مترجم  
به عمل نشده باشد این اگر ردعی راجع به آن‌ها نرسید کفایت می‌کند «و من الواضح أنه لا فرق  
بینهما أيضاً» که این احتیاج به توضیح دارد، اذان شروع شده مثل این که.  
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.  
پایان.